



# زیر ذره بین نقد

نقدی بر کتاب تاریخ جهانگشای جوینی به اهتمام سیدشاهرخ موسویان

کمال راموز\*



\* تاریخ جهانگشای جوینی

\* عظاملك جوینی، به اهتمام سیدشاهرخ موسویان

\* انتشارات دستان، چاپ اول، ۱۳۸۶.

## مقدمه

بعد از حمله مغول در اوایل قرن هفتم (۶۱۷ ه) و سیطره آنان بر ایران نوشتن کتب تاریخی در قرن‌های هفتم و هشتم رواج پیدا کرد. این سنت همچنین در قرن نهم نیز ادامه پیدامی کند. مغولان علاقه زیادی داشتند که حملات و وحشیانه‌شان - که اغلب همراه با قتل و غارت، ویرانی، تجاوز و اعمال غیر انسانی بود و خود آن را فتوحات دلاورانه! می‌پنداشتند - در صفحات کتب تاریخ ثبت شود تا برای آیندگان به یادگار بگذارند و آن را مایه مباهات می‌دانستند؛ بنابراین از نوشته شدن کتاب‌های تاریخی حمایت می‌کردند. نگاهی گذرا به فهرست کتاب‌های تاریخ ادبیات و سبک‌شناسی و توجه به شمارگان کتب تاریخی نوشته‌شده

در این دوره، به وضوح بیانگر این مطلب خواهد بود. «تاریخ جهانگشای» یکی از این کتب تاریخی‌ای است که چند دهه بعد از حمله چنگیز به ایران توسط نویسنده شهیر قرن هفتم، علاءالدین عظاملك جوینی (۶۸۱-۶۲۳ ه) به رشته تحریر درآمده است. این کتاب که در سه مجلد «در تاریخ چنگیزخان و اعقاب او...»، «تاریخ خوارزمشاهیان» و سایر حاکمان مغول و اوضاع اسماعیلیه نوشته شده؛ از موثق‌ترین مآخذ تاریخی و از جمله متون دلاویز نثر فارسی است. این کتاب ارزشمند تا به حال - تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد- شرحی جامع که نیاز مراجعان به این متن را برطرف سازد نداشته است. با توجه به اینکه این کتاب یکی از نمونه‌های خوب نثر فنی رایج در

## تقریباً تمام عبارات و ابیات و متن‌های عربی بدون تغییر (گاه با افزودن یا کم کردن کلمه یا عبارتی) از کتاب «شرح مشکلات...» نقل شده است بدون اینکه یکبار هم زکری از این کتاب به میان بیاید.

قرن‌های ششم و هفتم است به صلاح‌دید مسئولان ذی‌ربط جزء سرفصل‌های درسی دوره کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی قرار گرفته است. بنابراین این مسأله نیاز به شرحی از این کتاب را برای استفاده دانشجویان این رشته تشدید می‌کند. با توجه به اینکه نسخه مرحوم قزوینی قدیمی بود و نوع حروفچینی و نداشتن علائم نگارشی، مطالعه آن را مشکل می‌ساخت؛ می‌بایست این متن به طور کامل با حروفچینی جدید و ویراستاری دقیق بر اساس نسخه مرحوم قزوینی به طبع می‌رسید. ولی این امر مهم به تعویق افتاده بود تا در سال ۱۳۸۵ شرحی از آن کتاب به اهتمام سیدشاهرخ موسویان منتشر شد. این کتاب بر اساس نسخه مرحوم قزوینی، با حروفچینی جدید و رعایت اصول نگارشی و ویرایشی جدید در یک جلد به صورت آراسته به طبع رسیده است. از جمله نکات مثبت این شرح این است که توضیحات آن به صورت پاورقی در هر صفحه آمده است و مطالعه متن را برای خواننده آسان کرده است. در این توضیحات سعی بر آن بوده است تا برای هر کلمه معنای مرتبط با متن ذکر شود و همچنین اعراب کلمات توضیح داده نشود که طبیعتاً باعث افزایش سطور و صفحات کتاب و متعاقباً قیمت آن می‌شد. در مواردی نیز جهت تسهیل فهم متن تعبیراتی در نحوه نگارش آن داده شده است.

نگارنده پس از آنکه مدتی این کتاب را مطالعه کرد نوشتن مقاله‌ای را در مورد این کتاب ضروری دانست؛ تا اولاً مواردی را که در شرح و توضیح لغات و یا عبارتی در متن یا ذکر مرجع ضمائر با شارح محترم اختلاف نظر داشت و احساس کرد که با امان نظر بیشتر می‌توان پیشنهادی بهتر ارائه داد، بیان کند؛ در ثانی اشتباهات چاپی کتاب را متذکر شود و همچنین (متأسفانه) مسأله‌ای را در مورد عدم رعایت اصول تحقیق در این کتاب، یادآور شود.

بنابراین، این مقاله در سه قسمت تنظیم شد:  
۱. ایرادات مفهومی، معنایی، مرجع ضمائر و...  
۲. عدم رعایت اصول تحقیق  
۳. اشتباهات چاپی

البته به علت محدودیت صفحات مجله و کثرت مطالب، این مقاله فعلاً تا صفحه ۳۵۰ [پایان جلد اول] را مورد بررسی قرار داده است و مطالب به ترتیب صفحات، تا پایان جلد اول ارائه می‌شود.

نکته سوم اینکه قسمتی از توضیحی که شارح محترم داده‌اند صورت مفعولی کلمه را تأیید می‌کند «صفت خاک‌آلود، برای پیشانی‌ها برانده‌تر است.» این کاملاً درست است زیرا این پیشانی‌ها هستند که صفت خاک‌آلود را دارند و «حضرت باشکوه» پادشاه از آنها خاک‌آلود (معرفی) می‌شود. بنابراین صورت مفعولی کلمه که مرحوم قزوینی ضبط کرده‌اند صحیح است.

۲-۱. در بخش «ذکر قواعدی که چنگیزخان بعد از خروج نهاد و یاساها که فرمود» چنین می‌آید:

«و در آن وقت که اوایل حالت او بود و قبایل مغول بدو منضم شد، رسوم ضمیمه که معهود آن طوایف بودست و در میان ایشان متعارف، رفع کرد...»

در توضیحات «حالت: مرگ» آمده است. (۱۳/۱۲۷)  
پرواضح است که معنی ارائه شده متناسب با جمله و متن نیست؛ چون نویسنده کتاب در این قسمت در مورد شروع کار و قدرت یافتن چنگیز صحبت می‌کند نه مرگ او. (دقت در عنوان بخش) در ثانی جمله بعد «قبایل مغول بدو منضم شد» نیز تأکید می‌کند که این جمله و کلمه در مورد مرگ چنگیزخان نیست چون در ابتدای کار و قدرت یافتن او بود که قبایل به او پیوستند نه در هنگام مرگ او. بالاخره آمدن کلمه «اوایل» قبل از این کلمه [حالت] معنی ارائه‌شده را رد می‌کند. آیا ترکیب «اوایل مرگ» درست است؟

بنابراین، این مقاله در سه قسمت تنظیم شد:  
۱. ایرادات مفهومی، معنایی، مرجع ضمائر و...  
۲. عدم رعایت اصول تحقیق  
۳. اشتباهات چاپی

البته به علت محدودیت صفحات مجله و کثرت مطالب، این مقاله فعلاً تا صفحه ۳۵۰ [پایان جلد اول] را مورد بررسی قرار داده است و مطالب به ترتیب صفحات، تا پایان جلد اول ارائه می‌شود.

۱. ایرادات مفهومی، معنایی، مرجع ضمائر و...  
۱-۱. در ابتدای کتاب در توصیف بارگاه «منکوقآن» چنین می‌آید:  
«... برین سیاق و هیأت چون حضرت باشکوه و هیبت او را که مجرد شفا و معرّ جباه شاهان نامدار است مطالعت افتاد...».

در توضیحات چنین می‌آید: «معرفی: خاک‌آلود کننده، ظاهراً بر



«هزینه‌های رفت و آمد» در نظر گرفته شود. در جای دیگر متن نیز ترکیب «صادر و وارد» به معنی «آینده و رونده، کسانی که می‌آیند و می‌روند» به کار رفته است. «... و چند را [چند تن از این دختران را] به خرابات و رسول‌خانه فرستادند تا خدمت صادر و وارد کنند.» (۲۸۸/۹ سطر)

۱-۵. نویسنده کتاب در مذمت نحوه سازماندهی سپاهیان «ملوک دیگر» در مقابل لشکر منظم و سازمان‌یافته مغول چنین می‌آورد: «...هر گاه که عزیمت دشمنی کنند یا دشمنی قصد ایشان کند ماه‌ها و سال‌ها باید تا ترتیب لشکری دهند و خزانه‌های مالامال تا در وجهه مواجب و اقطاعات ایشان بردارند.»

در توضیحات چنین آمده است: «یعنی بسیار پرهزینه هستند...» (۱۰/۱۳۳)

در این مورد نیز فقط مفهوم کلی جمله بیان شده است. به نظر می‌رسد معنی دقیق‌تر جمله چنین باشد: «... خزانه‌های پُر [باید: لازم است] تا در وجه حقوق و اقطاع<sup>۴</sup> این لشکریان هزینه کنند.»

۱-۶ در ماجرای توطئه «بلاییتکچی» و «ایدی‌قوت» و... علیه مسلمانان چنین می‌آید:

«و از آن ایغوران که در حسابی بودند هم خط گرفتند...» در توضیحات چنین آمده است: «در حسابی بودند: اعتباری داشتند» (۸/۱۴۵)

معنای پیشنهادی: «[کسانی که در آن ماجرا] سهیم بودند، به حساب می‌آمدند، دست داشتند.»

۱-۷. در جریان پیمانی که کوچک با سلطان [محمد خوارزمشاه] برای حمله به کورخان می‌بندند؛ چنین می‌آید:

«اگر سلطان به قهر و دفع سبقت یابد از مملکت او تا المالیخ و کاشغر سلطان را مسلم باشد و اگر کوچک پیش‌تر دست برد و قراختای از دست بردارد تا آب فناک کوچک را باشد.»

در توضیحات مرجع ضمیر «او: سلطان محمد» (۱/۱۵۵) در نظر گرفته شده است.

پرواضح است که مرجع ضمیر «او»، «کورخان» است. «کوچک» در مورد تقسیم قلمرو «کورخان» - بعد از فتح کردن - با «سلطان

در این جمله معنی اصلی کلمه «کیفیت، چگونگی، وضع و حال» مد نظر است (نقل از لغت‌نامه دهخدا، ذیل حالت) معنای پیشنهادی: در آن وقت که اوایل وضع و حال و چگونگی [قدرت یافتن] او بود... ۱-۳. در توصیف لشکر مغول چنین می‌آید: «و کدام لشکر در عالم چون لشکر مغول تواند بود؟ هنگام کار در غلبه و اقتحام، سیاع ضاری اندر شکار، [هستند]...»

معنی ارائه‌شده «ضاری: در پی صید دونده» (۱۲/۱۳۱) «ضاری» از مصدر «ضراوه» است، که برای آن در فرهنگ معاصر این معنی‌ها ذکر شده است: «درزنده‌خویی، وحشیگری، ولع». به نظر می‌رسد معنی مناسب‌تر برای عبارت «ضاری اندر شکار: حریص به شکار» باشد.<sup>۲</sup>

۱-۴. در ادامه توصیف لشکر مغول [دو سطر بعد] چنین می‌آید: «... لشکری اندر شیوه رعیت که احتمال صنوف مؤن کنند و بر ادای آنچه بریشان حکم کنند از: قویجور و عوارضات و اخراجات صادر و وارد و ترتیب یام و اولاغ و علوفات ضجرت نکنند.»<sup>۳</sup>

(الف) شارح محترم یام [لشکری] را وحدت و نکره در نظر گرفته، و «سرباز» (۱/۱۳۲) معنی کرده‌اند که درست به نظر نمی‌رسد. از فحواوی کلام معلوم است که نویسنده در مورد لشکر و سپاه مغول صحبت می‌کند نه یک نفر سرباز. در ثانی فعل‌های «احتمال کنند» و «حکم کنند» و همچنین ضمیر «ایشان» که هر سه به صورت جمع آمده‌اند و به کلمه «لشکری» برمی‌گردند، خواننده را مجاب می‌کند که معنای ارائه‌شده درست نیست.

(ب) در سطر دوم در توضیح «اخراجات صادر و وارد» نیز آمده است: «مالیاتی که بر صادرات و واردات تعلق می‌گیرد» (۴/۱۳۲)

معنای ارائه‌شده مناسب به نظر نمی‌رسد. «صادر و وارد» در اینجا به معنای «رونده و آینده» است و «اخراجات» نیز «ج اخراج: وجه معاش، وجه گذران، خرجی، هزینه» (نقل از لغت‌نامه دهخدا) با توجه به اینکه بعد از این عبارت نویسنده بلافاصله عبارت «ترتیب یام [مهی‌کردن چاпарخانه] و اولاغ [اسب، چاپار، پیک] و علوفات [آذوقه انسان و حیوان]» را می‌آورد؛ به نظر می‌رسد معنای مناسب برای این عبارت «هزینه‌های کسانی که می‌آیند و می‌روند» یا به عبارت بهتر



تمام نمی‌شود بلکه حرف «چون» کلمه «کورخان» را به جمله قبل ربط می‌دهد.

معنای پیشنهادی: «سلطان در این مدت که جهان را از دشمنان خطرناک پاک کرد گویی مقدمه لشکر او [چنگیز] بود که همه این دشمنان را از میان برد [یعنی سلطان کار مقدمه لشکریان چنگیز را برای از بین بردن این دشمنان - که چون حایلی بین سرزمین سلطان و لشکر چنگیز بودند - انجام داد] مانند کورخان، هر چند که از میان بردن کامل کورخان به دست او [سلطان محمد] نبود [اشاره به همکاری کوچک با سلطان محمد برای از بین بردن کورخان. رک به شماره قبل] اما سست‌کننده پایه‌های محکم و آغازکننده دشمنی، او [سلطان محمد] بود...».

۹-۱. در بخش «ذکر سبب قصد ممالک سلطان» چنین می‌آید: «در آخر عهد دولت او سکون و فراغت و امن و دعت به نهایت انجامیده بود و تمتع و ترفه به غایت کشیده و راه‌ها ایمن و فتنه‌ها ساکن شده...»

مرجع ضمیر «او: چنگیزخان» (۲/۱۶۶) ذکر شده است. مرجع ضمیر «او»، «سلطان محمد» است نه «چنگیزخان». همانطور که از عنوان این بخش پیداست نویسنده در مورد علت جمله «چنگیز» به ممالک سلطان صحبت می‌کند و در این سطور نیز در حال توصیف قلمرو سلطان در اواخر «عهد دولت او» است نه اینکه اواخر عهد دولت «چنگیز» باشد.

۱۰-۱. در بخش «توجه خان جهانگشای به ممالک سلطان و استخلاص بخارا» چنین می‌آید:

«... عاقبت ارباب اترار را چون کار به اضطرار رسید، قراجا از غایر

محمد فرار می‌گذارد. «... از مملکت او [کورخان] تا المالیغ و کاشغر برای سلطان محمد باشد...»

۸-۱. در ادامه، در همین بخش [ذکر احوال کوچک و توق تغان] چنین می‌آید:

«چون [لشکر مغول] نزدیک چنگیزخان رسیدند و از مردانگی ایشان چاشنی گرفته و دانسته که اندازه و مقدار لشکر سلطان تا به چه غایت است و در ما بین، حایلی دیگر نمانده که دفع نگشته است و دشمنی که مقابلی تواند نمود، لشکرها آماده کرد و متوجه سلطان شد. [محل اشکال] سلطان درین مدت که جهان از اعدای سهمناک پاک کرد گویی یزک لشکر او بود که تمامت را از پیش برداشت. چون کورخان هر چند که استیصال کلی به دست او نبود اما واهی محکومات اساس و مبتدی مکاوحت او بود و دیگر خانان و امرای نواحی و اطراف را...»

در توضیحات چنین می‌آید: «معنی چند جمله: سلطان محمد در این مدت که دشمنان خطرناک را از بین برده بود در واقع انکار مقدمه پیش‌فراوان خود را از بین برده بود (و راه را برای چنگیز هموار کرده بود). هر چند نابودی سلطان صددرصد تقصیر خود او نبود بر خلاف کورخان که باعث اصلی نابودی او خودش بود؛ ولی با این حال سست‌کننده اساس‌های محکم حکومت و نیز شروع‌کننده جنگ و از شورش دیگر خانان و امرای اطراف را او باعث و بانی بود...» (۱۴/۱۵۹)

در این قسمت نیز به توضیح کلی - بدون ذکر مرجع ضمیرهای موجود - اکتفا شده است که درست به نظر نمی‌رسد. در جملات محل اشکال سه بار ضمیر «او» آمده است که اولی به «چنگیز» برمی‌گردد و دومی و سومی به «سلطان محمد». بعد از فعل «برداشت» آمدن علامت نگارشی نقطه درست به نظر نمی‌رسد چون جمله در اینجا

موضوع جداگانه هستند.

معنی جمله: «حسن حاجی قبل از آنکه از رساندن پیام مغولان به نصیحت کردن آنها بپردازد - از روی دلسوزی چیزی به آنان بگوید - شیربان و... غوغائی برآوردند و او را بکشند.» همانطور که در دو سطر پیش نیز چنین می‌آید: «... به رسالت بفرستاد تا اهالی را بعد از ادای رسالت به حکم معرفت و قرابت نصیحتی کند...»

۱-۱۲. در بخش «ذکر احوال تیمور ملک» چنین می‌آید: «در میان جیحون که به دو شاخ رفته است حصاری بلند استحکام کرده بود و با هزار مرد کارزار از گردنکشان نامدار در آنجا رفته.» در توضیحات چنین آمده است: «دوشاخ: چوبی بود، با سری دو شاخه که برای شکنجه برگردن مجرمان می‌گذاشته‌اند.» (۹/۱۷۸) پرواضح است که توضیح ذکر شده برای «دوشاخ» ربطی به متن ندارد. نویسنده در این جمله در مورد دوشاخ شدن (دو شعبه شدن) رود صحبت می‌کند که «تیمورملک» در میان آن حصاری بلند درست کرده بود.

۱-۱۳. در حکایت «زرقاء یمامه» چنین می‌آید: «حکایت زرقاء یمامه است که کوشکی مرتفع ساخته بود و حدت نظر او به غایتی که اگر خصمی قصد او پیوستی از چند منزل ایشان را بدیدی و دفع و منع ایشان را مستعد و شکرده شدی.» در توضیحات چنین می‌آید: «وشکرده: آماده و چالاک. (صحیح این کلمه «وشکرده» می‌باشد که طبق ضبط مرحوم قزوینی یا «وو» آن سهو گشته و یا همین «وشکرده» مد نظر ایشان بوده که قاعدتاً باید یک «وو» اضافه نیز قبل از آن داشته باشیم؛ مستعد «وو» و شکرده.» (۱۹/۱۸۵) در لغت‌نامه دهخدا فعل مرکب «شکرده شدن: آماده شدن» ضبط شده است که به احتمال قریب به یقین مد نظر مرحوم قزوینی بوده است و نیازی به تغییر متن احساس نمی‌شود. ضمناً در هیچ کدام از نسخه‌ها «وشکرده» نیامده است. (قزوینی، ۱۳۶۷: ص ۷۸)

۱-۱۴. در بخش «ذکر خروج تارابی» چنین می‌آید: «عوام الناس را چه باید تا تبع جهل شوند.» در توضیحات چنین آمده است: «مرد عامی خودشان چه هستند، چه برسد به اینکه تابع جهل هم بشوند.» (۵/۱۶۳) به نظر نمی‌رسد منظور نویسنده چنین باشد. در این جمله «را» به معنی «برای» است و «چه چیزی باید» یعنی «چه چیزی لازم است». بدین ترتیب معنی جمله چنین است: «برای عوام الناس چه چیزی لازم است تا تابع جهل شوند؛ (یعنی چیزی لازم نیست، خیلی سریع تابع جهل می‌شوند).»

در ایل شدن و شهر بدان جماعت سپردن استنطاق می‌کرد. غایر چون دانست که ماده این آشوب‌ها اوست و به هیچ وجه ابقا را از آن جانب تصور نمی‌توانست کرد و هیچ کناری نمی‌دانست که از میان بیرون جَهْد، جَهْد و جد بی‌حد می‌نمود و مصالحت را مصلحت کار نمی‌دانست و به این رضا نمی‌داد...»

در این قسمت با دو اشکال مواجه می‌شویم:

الف) مرجع ضمیر «او: قراجا» در نظر گرفته شده است. (۹/۱۷۲) مرجع ضمیر «او» خود «غایرخان» است. چون غایرخان بود که با کشتن بازرگانان و غارت اموال آنها مسبب حمله مغولان به ایران و برپا شدن این آشوب و فتنه شده بود. قراجا یا همان «قراجه خاص حاجب» همان کسی است که سلطان با ده هزار نفر برای کمک به غایرخان و حفاظت شهر اترار فرستاده بود، قاعدتاً او نمی‌تواند «ماده این آشوب‌ها» باشد. در صفحه قبل نیز چنین آمده است: «و مردان و فیلان بر دروازه‌ها تعیین کرد [غایرخان] و به خویشان بر باره آمد نظاره کنان و از کردار نااندیشیده پشت دست به دندان کنان.» (۱۷۱/اسطر ماقبل آخر)

ب) در توضیح جمله بعد «و به هیچ وجه ابقا را...» نیز چنین می‌آید:

«یعنی نمی‌توانست به زنده ماندن از طرف قراجا مطمئن باشد. (امکان کشته شدن از طرف قراجا بود).» (۱۰/۱۷۲) بسیار بعید به نظر می‌رسد منظور نویسنده چنین باشد، غایرخان از طرف مغولان احساس خطر می‌کرد نه قراجا. و در این جمله، «از آن جانب» یعنی «از جانب مغولان». بدین ترتیب معنی چند جمله چنین می‌شود: «غایرخان چون می‌دانست که عامل اصلی این آشوب‌ها خود اوست و به هیچ وجه زنده ماندن خود را از جانب مغولان نمی‌توانست تصور بکند (یعنی می‌دانست اگر به دست آنها بیفتد حتماً کشته می‌شود) و هیچ راه فراری نمی‌یافت پس بنابراین تلاش و جدیت بی‌حد از خود نشان می‌داد و صلح را مصلحت نمی‌دانست و بدان رضا نمی‌داد...»

۱-۱۱. در ماجرای فرستادن «حسن حاجی» به عنوان رسول به «قصبة سقناق» از طرف مغولان چنین می‌آید:

«چون در سقناق رفت پیش از آنک از تبلیغ رسالت با نصیحت آید، شیربان و اوباش و رنود غوغائی برآوردند و تکبیرگویان او را بکشند.» در توضیحات چنین آمده است: «یعنی پیش از آنکه موفق به رساندن پیام همراه با دلسوزی شود (معنی اصلی نصیحت دلسوزی و خیرخواهی است).» (۱۴/۱۷۴) در این جمله باید به سیاق عبارت توجه شود؛ از چیزی با (به) چیزی رسیدن. در اینجا «تبلیغ رسالت» (رساندن پیام مغولان) با «نصیحت» (که طبیعتاً از طرف خود حسن حاجی برای اهالی شهر بوده است) و

کاشی دوره چنگیزخان



۱-۱۷. در «ذکر  
واقعه خوارزم» چنین  
می‌آید:

«معانی آن به انواع  
انوار معانی روشن و رباع و رباع  
آن به آثار اصحاب اقدار گلشن».  
در توضیحات چنین آمده است:  
«اقدار: صاحبان قدرت، ج قدر».  
در فرهنگ معاصر «اقدار: ج قدر به  
معنی مقام، مرتبه، درجه، منزلت و...»  
آمده است. پس «اصحاب اقدار» یعنی  
«صاحب منزلتان، اشخاص صاحب مقام  
و مرتبه».

۱-۱۸. در ادامه «واقعه خوارزم» چنین می‌آید:

«جمعی کوتاه‌نظران بطر گرفته پنداشتند که ایشان از راه حماقت  
همین چند معدود آمده‌اند تا به بازی چنین گستاخی کرده؛ و ندانستند  
که از پس آن بلاهاست و در پس آن عقبه عقب‌ها و در عقب آن  
عذاب‌ها.»

در توضیحات چنین آمده است: «عقب‌ها: عقب به معنی پایان و  
سرانجام کار است که مناسب‌ترین معنی در اینجا است. ولی به احتمال  
قوی عقب‌ها که در نسخه‌های ب و ه آمده مناسب‌ترین کلمه است زیرا  
با کلمات بلاها و عذاب‌ها در این جمله هم‌نشینی کامل دارد. عقب به  
معنی شکنجه و بلا است.» (۲/۲۰۵)

به نظر می‌رسد که این کلمه - به همین شکل ضبط شده، «عقب‌ها»  
- جمع «عقبه» باشد که در اینجا نیز از مواردی است «های» غیرملفوظ  
که در هنگام جمع بسته‌شدن با «های جمع» ساقط شده است. بدین  
ترتیب معنی جمله چنین به نظر می‌رسد: «در پس آن مانع، موانعی وجود  
دارد؛ در پس آن مشکل، مشکلاتی هست.»

۱-۱۹. در جریان «استخلاص بلخ» چنین می‌آید:

«از مدّت‌ها وحوش از لحوم ایشان خوش عیش می‌راندند؛ سباع  
بی‌نزاع با دثاب در ساختند و نسور<sup>۱</sup> بی‌نشور با عقاب هم‌خوان گشتند.»  
توضیح ذکرشده: «نشور: زنده‌شدن. ظاهراً با توجه به نسخه ب  
نشور باید صواب باشد. یکی از معانی نشور تپش قلب بر اثر ترس  
می‌باشد.» (۱۱/۲۱۰)

به نظر می‌رسد با همان شکل ضبط شده می‌توان معنی مناسبی  
برای جمله در نظر گرفت. «نشور» به معنی «قیامت، رستاخیز، زنده‌شدن  
مردگان در قیامت و...» آمده است که در این جمله مجازاً به معنی «شور

این معنا با متن نیز که در مورد محمود صانع غربال (تاریبی) است،  
سازگار است. این شخص در بخارا «دعوی پری‌داری کرد» و مردم به  
راحتی به او فریفته شدند و پیروان زیادی پیدا کرد...»

۱-۱۵. در بخش «ذکر استخلاص سمرقند» چنین می‌آید:  
«تا چون روزگار به لباس ختائیان مشرک، سیاه شد مشعل‌ها  
افروختند و مشغله‌ها<sup>۲</sup> برکشیدند تا تمامت باره را با ره برابر کردند و از  
جوانب پیاده و سوار را راه گذر.»

در توضیحات چنین آمده است: «قلعه را با خاک یکسان کردند و  
برای پیاده و سوار راه عبور باقی گذاشتند.» (۱/۲۰۱)  
به نظر می‌رسد جمله آخر را می‌توان این‌گونه در نظر گرفت: «تماماً  
قلعه را با خاک یکسان کردند طوری که از جوانب (اطراف) پیاده و سوار  
می‌توانستند بگذرند.»

۱-۱۶. در ادامه بخش «ذکر استخلاص سمرقند» چنین می‌آید:  
«چون روز سیم که مهره‌باز بی‌مهر سیاهدل کبودچهر، آینه  
سخت‌روئی را در روی کشید بیشتر مغولان به اندرون شهر درآمدند...»  
در توضیحات چنین آمده است: مهره‌باز...: «استعاره از خورشید»  
(۲/۲۰۱) و همچنین: «سخت‌رویی: خشونت، گستاخی. در اینجا منظور  
مصنّف تاریکی است ولی وجه تناسب «سخت‌رویی» با خورشید بسیار  
ضعیف و مغلق است.» (۳/۲۰۱)

اولاً استعاره‌ای که بیان شده درست به نظر نمی‌رسد زیرا صفاتی که  
نویسنده آورده، «سیاهدل، کبودچهر و...» را به هیچ عنوان نمی‌توان برای  
خورشید توجیه کرد. به نظر می‌رسد «فلک» را باید جایگزین آن کرد.  
در ثانی منظور نویسنده کتاب تاریکی نیست، این جملات اشاره  
به طلوع دارد نه غروب آفتاب. به دو دلیل: اول اینکه بلافاصله جمله  
«مغولان به اندرون شهر درآمدند»، آمده است؛ طبیعتاً مغولان هنگام  
طلوع وارد شهرها و قصبه‌ها می‌شدند نه غروب و دلیل دوم، در ده  
سطر پایین‌تر از غروب آفتاب (و خروج مغولان از شهر) سخن به میان  
می‌آید: «و چون شاه افلاک به زیر کره خاک فرو شد، مغولان از شهر  
بیرون آمدند...» (۲۰۱/سطر ۱۲)

در مورد وجه آمدن ترکیب «آینه سخت‌روئی» نیز چنین به نظر  
می‌رسد که چون در این روز اتفاقات ناگواری رخ می‌دهد و برای مردم  
شهر روز بسیار سختی بوده است؛ نویسنده کتاب این ترکیب را - به  
صورت استعاره مکنیه برای فلک - آورده است؛ چون فلک تاب دیدن  
این همه جنایات و رنج و مشقت را که به مردم می‌رسد، دارد. یا این  
«فلک بی‌مهر سیاهدل» آنقدر «سخت‌رو» شده است که این بلایا را بر  
سر مردم نازل می‌کند... (ضمناً برای ارتباط آینه با سخت‌رویی باید در نظر  
داشت که در قدیم آینه‌ها را از صیقل دادن آهن درست می‌کردند...).



و غوغا به پا کردن» به کار رفته است.

معنی پیشنهادی:

«کرکسان بدون برپا کردن

شور و غوغا و جدل با عقاب‌ها

همسفره شدند. (با جمله قبل نیز

ارتباط معنایی کاملی پیدا می‌کند).»

۱-۲۰. در بخش «توجه چنگیزخان

به حرب سلطان» چنین می‌آید:

«و سبب عفونت هوا اکثر چشم

رنجور شدند و قوت لشکر ساقط

گشت.»

در توضیحات «عفونت: بدبویی» (۴/۲۱۴) در نظر گرفته شده است.

درست است که معنی عفونت به تنهایی «تعفن و بدبویی» است

ولی به نظر می‌رسد که در ترکیب «عفونت هوا» بهتر است «بدی هوا»

در نظر بگیریم. یعنی بدی هوا (ناسازگار بودن هوا) باعث رنجور شدن

چشم و ساقط گشتن قوت لشکر شده است. همچنان که دو سطر بعد

چنین می‌آید: «وسازگاری علوفه از پاک کردن برنج و غیر آن تمامت

اسیران می‌کردند و هوا موافق مزاج ایشان بود.» (۲۱۴/سطر ۱۳) [اگر ما

این کلمه در اینجا به معنی «بدبویی و تعفن» بگیریم پس چگونه هوا

موافق مزاج اسیران بود!]

۱-۲۱. در بخش «ذکر احوال مرو و کیفیت واقعه آن» چنین

می‌آید:

«و قایم مقام بهاءالملک یکی از احاد الناس که نقیب بود بگذاشت

و او میل کرد تا ایل شود. و شیخ الاسلام شمس‌الدین حارثی با او در آن

اندیشه مساعد و قاضی و سید اجل متجانف و متباعده.»

در توضیحات «متجانف: متمایل» (۱۶/۲۲۴) در نظر گرفته شده

است.

پرواضح است که در اینجا معنی مورد نظر نویسنده، این نیست، زیرا

«متجانف» در کنار «متباعده» قرار گرفته است که شارح محترم نیز در

توضیحات، «دور شونده» معنی کرده‌اند. پس چگونه امکان دارد این دو

نفر نسبت به این موضوع هم «متمایل» باشند و هم «دور شونده»؟

«متجانف» اسم فاعل است از باب تفاعل از ریشه «جَنَفَ».

«تجانف» از افعالی است که با حروف اضافه مختلف، معنی و مفهوم

کاملاً متفاوتی پیدا می‌کند. با حرف اضافه «الی» به معنی «مایل شدن،

متمایل شدن (به)» می‌آید و با حرف اضافه «عَن»، «منحرف شدن (از)»

معنی می‌دهد. در اینجا معنی دوم ذکر شده، «منحرف شدن، عدول کردن،

عدم تمایل و...» باید در نظر گرفته شود که با کلمه «متباعده» در تضاد قرار نمی‌گیرد و مفهوم جملات هم آن را تأیید می‌کند.

۱-۲۲. در همین بخش «ذکر احوال مرو» و کشته شدن «قاضی

شمس‌الدین» چنین می‌آید:

«تمامت مرغزیان را بر لشکر و حشریان قسمت کردند. آنچه

مجمل می‌گویند نفری را از لشکری سیصد چهارصد نفس رسیده بود

که بکشتند. و ارباب سرخس به انتقام قاضی - مبالغت کسی که از

اسلام و دین بی‌خبر باشد - به تقدیم می‌رسانید و در اذلال و ارغام

مبالغت می‌نمود.»

در توضیح چند جمله چنین می‌آید: «این عبارت ظاهراً مقداری

اغتشاش یا سوءتألیف دارد. از سیاق داستان مشخص است که مغول‌ها

مردم سرخس را به انتقام خون قاضی سابق الذکر شدیداً قتل عام و

تحقیر کردند. اما عبارت به طور واضح این مفهوم را نمی‌رساند. نبود

یک «را» بعد از «ارباب سرخس» به شدت محسوس است. فعل این

عبارت... «مبالغت به تقدیم می‌رسانید» (مبالغت کردن) است... جمله

«کسی که از اسلام و دین بی‌خبر و یقین باشد» ظاهراً به مغول‌ها راجع

است ولی به هیچ وجه بلیغ نیست. ارجاع آن به قاضی یا مردم سرخس

نیز کاملاً غلط است» (۱۰/۲۳۰)

مفهوم این قسمت از متن نیز بر شارح محترم پوشیده مانده است

و بدون دلیل در توضیحات پیچیده شده است. اولاً در اینجا مردم مرو

هستند که کشته می‌شوند نه سرخس؛ با دقت در دو جمله اول این

موضوع آشکار است «مرغزیان را بر لشکر و حشریان قسمت کردند...

[تا] بکشتند». درثانی «ارباب سرخس» دراین جمله فاعل است نه

مفعول و احتیاج به «را» ندارد. اهالی سرخس به عنوان حشر در بین

سپاهیان مغول هستند و به انتقام قاضی شمس‌الدین «در اذلال و

ارغام» و قتل عام مردم مرو زیاده‌روی می‌کردند. (در ص ۲۲۷ سطرهای

۱۹-۲۲ ماجرای کشته شدن قاضی به دست لشکر مجیر الملک آمده

است: «و لشکر مجیرالملک [که در این زمان مرو را در اختیار داشت]

تا به سرخس برفتند و قاضی شمس‌الدین... را بگرفتند و به دست

پسر پهلوان ابوبکر دیوانه باز دادند تا به قصاص پدر بکشت.») بنابراین

مردم سرخس می‌خواهند انتقام خون قاضی شمس‌الدین را از مردم

مرو بگیرند.

نکته سوم اینکه بر خلاف نظر شارح محترم جمله معترضه «مبالغت

کسی که از اسلام و دین بی‌خبر باشد» به مردم سرخس برمی‌گردد.

نسبت دادن جمله‌ای با این مضمون برای مغولان جای شگفتی دارد.

باید در نظر داشت که در این جنگ [با مردم مرو] مردم سرخس هستند

که چنان مبالغه می‌کردند گویی از دین و اسلام بی‌خبر بودند. زیرا مردم

آقای موسویان با وجود اینکه در مقدمه صراحتاً اشاره نموده‌اند که: «هر جا که تصحیحات و پانویس‌های مرحوم قزوینی توانسته‌اند مددی برای گشودن یک گره باشند، آنها را با حفظ امانت در شرح خود گنجانده‌ایم. هر جا که از افاضات علامه قزوینی مستفیض گشته‌ایم، در پایان عبارت، از علامت اختصاری «مص» یعنی «مصحح» استفاده شده است.» ولی باز هم موارد زیادی دیده شد که از توضیحات و پانویس‌های مرحوم قزوینی استفاده شده، ولی منبع ذکر نشده است و مخاطبی که به کتاب علامه قزوینی رجوع نکند چنین تصور خواهد کرد که همه توضیحات ارائه شده از آقای موسویان است.

چون بازان که در گله کبوتر افتند بلک مانند شیران که بر رمه آهو تاختن آوردند... حمله کردند.»

در توضیحات چنین می‌آید: «پای اینها: به نظر نگارنده هیچ تناسبی با متن نداشته و قویاً محتمل می‌داند که تصحیف بارانها است سیاق حکایت نیز کاملاً مؤید این نکته است...» (۳/۲۵۳)

مرحوم قزوینی برای این کلمه هیچ نسخه‌بدلی ذکر نکرده‌اند. پس اگر بخواهیم که به همین شکل ضبط شده وجه آمدن کلمه و عبارت را تفسیر کنیم؛ می‌توان عبارت «از زیر پای اینها در آمدن» را به طور کنایی به معنی «از زیر تسلط و چیرگی کسی به در آمدن» در نظر گرفت. (همانطور که در این قسمت از متن آمده، در این جنگ لشکر ختائیان بسیار بیشتر از مغولان بودند و لشکر مغول را محاصره کردند... تا اینکه با استفاده از «علم یای» و «استعمال حجرالمطر» و به وسیله سرما «لشکر مغول چیره گشتند» و «از زیر پای اینها بیرون آمدند».)

۲۷-۱. در ابتدای بخش «ذکر صادرات افعال قآن» چنین می‌آید: «عرصه ملک او از اقصای چین و ماچین تا منتهای دیار شام رسید، و انعامش بر کافه خلائق عام بی‌انتظار ماه و عام شد؛ وجود او و جود جوادا رهان بود، و ذات او ثبات رَضِیعاً لِبَان...»

در توضیحات چنین می‌آید: «جوادا رهان: اسبی که در مسابقه روی آن شرط‌بندی می‌کنند و برنده می‌شود. (به نظر می‌رسد علی‌رغم ضبط فوق که ضبط مرحوم قزوینی است، صورت جمله چنین باشد: وجود او و جود جوادا رهان بود.)» (۵/۲۵۹)

چنانکه ملاحظه می‌شود توضیح فوق مشکلی از متن را نمی‌گشاید و در اینجا نیز مبادرت به ارائه صورتی متفاوت از جمله مذکور علی‌رغم ضبط مرحوم قزوینی شده است. در توضیح این جمله باید گفت که «جوادا» کلمه‌ای است مثنی که در حالت اضافه «نون» آن افتاده است به این ترتیب «جوادا رهان» یعنی «دو اسبی که برای مسابقه و گرو کنار هم قرار می‌گیرند، دو اسب مسابقه». اما معنی جمله چنین می‌شود: «وجود و هستی او همیشه ملازم و همراه جود و بخشش بود چون دو اسبی که در کنار هم قرار می‌گیرند.»

در توضیح جمله بعد نیز می‌آید که: «رَضِیعاً لِبَان: شیرخوار. (به نظر می‌آید در این عبارت بعد از «او» حرف «و» اضافه باشد یا از ابتدا «از» بوده است یعنی: ذات او از ثبات شیر می‌خورد.)» (۵/۲۵۹)

در این جمله نیز «رَضِیعاً» کلمه‌ای مثنی است که در حالت اضافه «نون» آن افتاده است. «رَضِیعاً لِبَان» به معنی «دو فردی است که از یک سینه شیر خورده‌باشند.»<sup>۱</sup> به این ترتیب معنی این جمله نیز چنین می‌شود: «ذات او ملازم همیشگی ثبات و پابرجایی بود. چون دو کودکی که از یک پستان شیر می‌خورند.»

سرخس مسلمان بودند و این کارشان منافی اعتقاد و دینشان بود نه اینکه این جمله را به مغولان نسبت دهیم، چون مغولان - آن هم در دوره چنگیز - اصلاً مسلمان نبودند تا بخواهند از آن بی‌خبر باشند و یا به آن یقین نداشته باشند.

۲۳-۱. در اواخر بخش «ذکر احوال مرو» چنین می‌آید: «تا از «بازر پهلوان» مغافصه بر سر او رسید پای در راه گریز نهاد. در میان راه کوتوال قلعه برو افتاد و او را بکشت.» (۱۹-۲۳۴-۱۸)

گویا علامت گیومه به اشتباه گذاشته شده است، مکانی به نام «بازر پهلوان» ثبت نشده است. در قسمت فهرست اماکن، مرحوم قزوینی نیز «بازر» را به عنوان اسم مکان خاص ذکر کرده‌اند. آمدن علامت گیومه به این ترتیب علاوه بر متمم جمله (که اسم مکان خاصی است) فاعل جمله را نیز با خود همراه کرده است و بدین ترتیب فاعل جمله حذف می‌شود و در معنی ایجاد اشکال می‌کند.

۲۴-۱. کلمه «تهتک» بدون توجه به معنی و مفهوم جمله معنی شده است:

«چون از جان سیر شده بودند با شیر در کشتی می‌شدند و با وجود نهنگ از راه تهمتک در کشتی می‌نشستند.»

در توضیحات «تهتک: رسوایی، آبروریزی» (۱/۲۴۰) در نظر گرفته شده است.

در این جمله «تهتک» به معنی «بی‌باکی، بی‌پروایی، جسارت» آمده است. (اتفاقاً در «فرهنگ سخن» همین جمله از «جوینی» به عنوان شاهد برای «تهتک» در معنی «جسارت و بی‌باکی» آمده است. ج ۳، ص ۱۹۸)

۲۵-۱. در بخش «ذکر جلوس پادشاه جهان قآن در مسند خانی» طی جملات توصیفی، نویسنده چنین می‌آورد:

«و اشجار امن و امان بعد از ذبول آبدار شده و رخسار آمال را از خدشات یأس و نومیدی آب با روی کار آمده.»

در توضیح عبارت «آب با روی کار آمده» چنین آمده است: «یعنی پرآب و باطراوت گشته» (۶/۲۴۹)

گمان نمی‌رود که «رخسار آمال پرآب و باطراوت گشته» جمله درستی باشد. به نظر می‌رسد که عبارت «آب با روی کار آمدن» به صورت کنایی به معنی «رونق یافتن، پر رونق شدن و...» به کار رفته است. این عبارت - به عنوان کنایه - در «فرهنگنامه شعری» ذکر شده است: «آب با روی کار آمدن: کنایه از به صلاح شدن و رونق گرفتن کارها.» (عیفی، ۱۳۷۶: ج ۱، ص ۹)

۲۶-۱. در جریان درگیری مغولان با ختائیان چنین می‌آید:

«یایچی ترک یای گرفت و لشکر از زیر پای اینها بیرون آمدند و





۸-۱. در بخش «ذکر صادرات افعال قآن» در جریان بازرگانی که دو بار «پانصد بالش سرمایه» به او دادند و هر دو بار آن را از دست داده بود، چنین می‌آید:

«... چون سیم نوبت بازرسید و بیتکچیان از عرض سخن او می‌ترسیدند، حال اتلاف و اسراف شخص بر بی‌گراف آنها کردند که در فلان بلاد این مال‌ها تلف می‌کند و می‌خورد...»

در توضیحات، معنی «بیتکچی»: کاتب، نویسنده، دبیر» (۳/۲۶۶) ذکر شده است.

در فرهنگ‌های مختلف این کلمه به معنی «مأمور مالیات و حسابرس» ضبط شده است. (در کتاب «شرح مشکلات...» ص ۹۳ نیز به معنی «محاسب و حسابرس» آمده است). از سیاق عبارت نیز آشکار است، کاری که «بیتکچی» انجام می‌داده است مربوط به امور مالی بوده است نه کتابت و نویسندگی و دبیری.

۲۹-۱. در ترجمه عبارت عربی «مَنْ عَزَّ بَزَّ وَ عَزَّ الْحُرَّ فِي ظَلْفِهِ» چنین آمده است:

«کسی که عزیز شد غلبه یافت و عزت آزاده در سختی‌های زندگی است. (ظلف به معنی ابا و کف نفس از ردایل و به معنی خشونت و سختی زندگی است. این مصرع از...» (۴/۲۹۲)

همانطور که ملاحظه می‌شود در توضیح داخل پرنتر دو وجه برای «ظلف» آمده است «کف نفس از ردایل» و «خشونت و سختی زندگی»؛ ولی فقط یک وجه آن در ترجمه آمده است که می‌توان گفت معنی را ناقص کرده است و اجازه انتخاب از مخاطب گرفته شده است که شاید به نظر او وجه دیگر کلمه برای معنی این جمله مناسب‌تر باشد... نگارنده با رجوع به کتاب آقای خاتمی متوجه شد که این معنی همراه با عبارت داخل پرنتر از کتاب ایشان نقل شده است با این تفاوت که عبارتی که در کتاب ایشان داخل علامت قلاب [ ] آمده و وجه دیگر کلمه «ظلف» در آن آمده، حذف شده است. «کسی که عزیز شد غلبه یافت و عزت آزاده در سختی‌های زندگی [و یا در صیانت نفس] است» (خاتمی، ۱۳۷۳: ص ۳۶۴) و ناهماهنگی بین عبارت داخل پرنتر و ترجمه جمله به همین علت است.

## ۲. عدم رعایت اصول تحقیق

یکی از اصول اولیه تحقیق در هر عرصه‌ای و در هر فرهنگ و زبانی رعایت اصل امانتداری است. و رعایت این اصل سبب اعتبار یک اثر و بالا بردن اعتبار علمی نگارنده آن خواهد بود و خدای ناکرده عدم رعایت آن موجب زیر سؤال رفتن یک اثر می‌شود...

نگارنده بعد از اینکه مدتی به مطالعه این کتاب می‌پرداخت (و بنا

بر عادت مألوف که در هنگام مطالعه یک اثر ادبی به شرح مختلف و چند کتاب مرتبط و یاریگر در فهم متن نگاهی می‌اندازد؛ کتاب «شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی» تألیف جناب آقای احمد خاتمی را نیز به عنوان راهنمایی برای فهم هر چه بهتر متن در دست گرفت و متوجه مشابهاتی در ترجمه بیت‌ها و عبارات عربی در شرح حاضر با کتاب آقای خاتمی گردید. بعد از مطالعه بیشتر مشاهده شد که تقریباً تمام عبارات و ابیات و متن‌های عربی بدون تغییر (گاه با افزودن یا کم کردن کلمه یا عبارتی) از کتاب «شرح مشکلات...» نقل شده است بدون اینکه یک‌بار هم - تا آنجا که نگارنده بررسی کرده است و به خاطر دارد - ذکری از این کتاب به میان بیاید. اینک برای نمونه فقط چند مورد ذکر می‌شود:

۱-۲. «أَلَا لَيْتَ شَعْرِي هَلْ أَرَى الدَّهْرَ وَاحِدًا  
قَرِينًا لَهُ حُسْنُ الثَّنَاءِ قَرِينٌ»

ترجمه ارائه شده در این کتاب:

«هان ای کاش می‌دانستم که در روزگار همشینی که نام نیکو قرین او باشد خواهم دید. / تا آنچه در دل داریم در میان بگذاریم [و] هر یک بر راز دیگری امین باشیم.» (۱۱/۱۰۸)

ترجمه کتاب «شرح مشکلات...»:

«هان ای کاش می‌دانستم که در روزگار همشینی که نام نیکو قرین او باشد خواهم دید.

تا آنچه در دل داریم در میان بگذاریم [و] هر یک بر راز دیگری امین باشیم؟» (خاتمی، ۱۳۷۳: ص ۳۱۷)

۲-۲. «و ذَكَرَ الْقَتِي عُمَرُ الثَّانِي»

جنگجوی مغول



ترجمه کتاب حاضر:

«یاد و نام نیک آدمی [پس از مرگ] عمر دوباره اوست. (جزئی از  
بیتی از متنی است.)» (۱/۱۰۹)

ترجمه کتاب «شرح مشکلات...»:

«یاد و نام نیک آدمی [پس از مرگ] عمر دوباره اوست. (جزئی از  
بیتی از متنی است.)» (خاتمی، ۱۳۷۳: ص ۳۱۷)

۳-۲. «ان قیل فی دنیا تری جنه  
فجنه الدنيا سمرقند  
یا من یوازی ارض بلخ بها  
هل یستوی الحنظل و القند»

ترجمه و توضیح این کتاب:

«اگر گفت شود در دنیا بهشتی دیده می شود پس آن بهشت دنیا  
سمرقند است. / ای کسی که برابر می گیری زمین بلخ را با آن، آیا  
تلخی و شیرینی برابرنند؟ (این دو بیت را یاقوت در معجم البلدان در  
ذیل سمرقند، نسبت به بستی می دهد و ظاهراً ابوالفتح بستی است.)»  
(۱۲/۱۹۷)

ترجمه و توضیح کتاب «شرح مشکلات...»:

«اگر گفت شود در دنیا بهشتی دیده می شود پس آن بهشت دنیا  
سمرقند است.»

«ای کسی که برابر می گیری زمین بلخ را با آن [سمرقند]، آیا تلخی  
و شیرینی برابرنند؟  
(این دو بیت را یاقوت در معجم البلدان در ذیل «سمرقند»، نسبت  
به بستی می دهد و ظاهراً ابوالفتح بستی است. قزوینی ج ۱ / ص ۲۴)  
(خاتمی، ۱۳۷۳: ص ۳۳۹)

۴-۲. «غیری طوع اللحاه غیری

یسلم للاثمین امرا

معصیه اللاثمین فیها

کهی و کلتها و تمرا»

ترجمه و توضیح این کتاب:

«غیر من کس دیگری طعنه زنان و عیبجویان را فرمانبرداری می کند  
و به سخن آنها گوش می دهد. / بی توجهی به کار سرزنش کنندگان در  
شراب نوشی مانند خود شراب است. (طعمی مانند خرما دارد) از ابوبکر  
قهستانی است. تعلیقات عباس اقبال بر حقائق السحر» (۴/۲۷۰)

ترجمه و توضیح کتاب «شرح مشکلات...»:

«غیر من کس دیگری، طعنه زنان و عیبجویان را فرمانبرداری  
می کند و به سخن آنها گوش می دهد.»

«بی توجهی به سرزنش ملامت کنندگان در کار شراب نوشی، مانند

خود شراب است. (طعمی مانند خرما دارد) از ابوبکر قهستانی است.

تعلیقات عباس اقبال بر حقائق السحر، (خاتمی، ۱۳۷۳: ص ۳۵۶، ۷)

۵-۲. «فأبئُ إلى فهمٍ و لم اکُ أئباً

و کم مثلها فارقتها و هی تصفر»

ترجمه کتاب حاضر:

«پس به فهم بازگشتم در حالی که من بازگردنده نبودم و چه بسیار  
است مانند آنکه از آن جدا گشتم، در حالی که مرا صدا می زد. (از تأبط  
شراً)» (۱/۲۹۱)

ترجمه کتاب «شرح مشکلات...»:

«پس به فهم بازگشتم در حالی که من بازگردنده نبودم و چه بسیار  
است مانند آنکه از آن جدا گشتم، در حالی که مرا صدا می زد. (از تأبط شراً  
است. قزوینی)» (خاتمی، ۱۳۷۳: ص ۳۶۴) و...

به همین ترتیب خواننده محترم هر جای این کتاب را که باز کند و  
معنی عبارات و ابیات عربی را در دو کتاب قیاس کند به وضوح به این  
مسئله پی می برد که ترجمه های این کتاب به طور کامل و بدون تغییر  
همراه توضیح بیت - بدون ذکر منبع - از کتاب آقای دکتر خاتمی  
أخذ شده است! (البته گاه یک یا دو کلمه حذف شده اند یا تغییر پیدا  
کرده اند: در مثال چهارم «ملامت کنندگان» به «سرزنش کنندگان» تغییر  
پیدا کرده است و «کار» حذف شده است و در مثال سوم کلمه داخل  
قلاب [سمرقند] حذف شده است.)

نکته دیگر اینکه خوانندگان محترم اطلاع دارند که بعد از انتشار  
کتاب «شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی» آقای دکتر احمد  
خاتمی برای اولین بار، نقدهایی به قلم استادانی چون دکتر انزابی نژاد،  
دکتر محمود شکیب و دیگران بر این کتاب نگاشته شد. آقای دکتر  
خاتمی در چاپ دوم کتاب در قسمت «یادداشتی برای چاپ دوم» به  
این مطلب اشاره کرده اند و در پایان کتاب نیز اصلاحات تذکر داده شده  
را آورده اند. در ابتدا زعم نگارنده بر آن بود که در کتاب مورد بحث از  
چاپ قدیم «شرح مشکلات...» استفاده شده است چون در اثنای مطالعه  
کتاب با بیت هایی مواجه شد که معنی غلط آن ها منتقل شده بود در  
حالی که در چاپ جدید «شرح مشکلات...» در قسمت اصلاحات، معنی  
اصلاح شده آنها آورده شده است! [موارد ۲-۶ و ۲-۷] ولی بعد از تدقیق  
بیشتر ملاحظه شد که در پاره ای موارد از معنای پیشنهادی منتقدین

نیز - بدون ذکر نام و یا اشاره‌ای به مقاله آنان - استفاده شده است: [موارد ۲-۸ و ۹-۲]

۶-۲ «عَلِي أُنْتِي رَاضٍ بِأَنْ أَحْمِلَ الْهَوَى  
وَ أَخْلَصَ مِنْهُ لَا عَلَيَّ وَ لَا لِأَيَّ»

ترجمه کتاب حاضر:

«با وجود این، من راضی به تحمل عشق و رهایی از آن هستم در حالی که نه نفعی برایم دارد و نه زبانی.» (۴-۱۱۵)

ترجمه کتاب «شرح مشکلات...»:

«با وجود این، من راضی به تحمل عشق و رهایی از آن هستم در حالی که نه نفعی برایم دارد، نه زبانی.» (خاتمی، ۱۳۸۰: ص ۳۲۲)

توضیح ارائه شده در قسمت اصلاحات:

«دکتر انزابی‌نژاد توضیح داده‌اند: گمان می‌کنم در این بیت «و» بر سر «أَخْلَصَ» به معنی (او= یا) است. (ر.ک: المعنی) و معنی بیت چنین است: با وجود این من قانع و خرسند هستم که بار عشق را بر دوش بکشم یا [از رنج و مرارت] آن رها شوم که نه به زیان من و نه به سود من است. به بیان دیگر عشق نه برای من سودی دارد و نه ترک آن زبانی.» (همان: ص ۵۶۵)

۷-۲ «تَصِيحُ الرُّدَيْنِيَّاتِ فِينَا وَ فِيهِمْ

صِيَاحُ بَنَاتِ الْمَاءِ أَصْبَحْنَ جَوْعًا»

ترجمه کتاب حاضر:

«صدای نیزه‌های تیزشده در میان ما و آنها مانند صدای مرغان گرسنه دریایی است. (از المثلّم بن رباح المرّی از شاعران حماسه‌سرا).» (۱۲-۱۳۳)

ترجمه کتاب «شرح مشکلات...»:

«صدای نیزه‌های تیز شده در میان ما و ایشان، مانند صدای مرغان گرسنه دریایی است. (از المثلّم بن رباح المرّی از شاعران حماسه‌سرا).» (خاتمی، ۱۳۸۰: ص ۳۳۶)

توضیح ارائه شده در قسمت اصلاحات:

«آقای دکتر انزابی‌نژاد، اشاره فرموده‌اند: ردینیات جمع ردینیه است منسوب به «ردینه» زن «سمیر» که عرب در راستی و بلندی به نیزه‌هایی که او می‌ساخت مثل می‌زند، و رمج ردینی، نصل ردینی و فناه ردینی معروف است.» (همان: ص ۵۶۵) و...

۸-۲ «الْحَقُّ أَلْبَجُ وَ السِّيْفُ عَوَارُ

فَحَذَارُ مِنْ أَسَدِ الْعَرَبِينَ حَذَارُ»

ترجمه کتاب حاضر:

«حق آشکار است و شمشیرها برهنه‌اند، پس از شیران بیشه‌ها بترس و بر حذر باش (مطلع قصیده‌ای از ابوتام در مدح معتصم عباسی

در وصف سوزاندن افشین).» (۱۴۷-۵)

ترجمه کتاب «شرح مشکلات...»:

«حق آشکار است و شمشیرها امانتند [کاری از پیش نمی‌برند] پس از شیران بیشه‌ها بترس و بر حذر باش (مطلع قصیده‌ای از ابوتام در مدح معتصم عباسی در وصف سوزاندن افشین).» (خاتمی، ۱۳۸۰: ص ۳۳۰)

توضیح ارائه شده در قسمت اصلاحات:

«عوار جمع عاریه از عریان (= برهنه) است. یعنی شمشیرهای

برهنه و آخته (دکتر انزابی‌نژاد).» (همان: ص ۵۶۵)

۹-۲ «... فَسَاقُوا مَطَايِنًا وَ قَادُوا جِيَادِنَا

وَ فَوْقَهُمَا مَا يَنْقُضُ السَّرْحَ وَ الْكُورَا

أَثَانًا وَ أَثَابًا وَ نَقْدًا وَ قَبِيئَةً

وَ مَا يُشْتَرَى بِيَعًا وَ مَا صِينٌ مَذْخُورًا»

ترجمه کتاب حاضر:

«...شترهایمان را رانند و اسب‌هایمان را در اختیار گرفتند و بالای آن اسب‌ها و شترها چندان اثاث و لباس‌ها و پول‌ها و اندوخته‌ها و آنچه از راه داد و ستد تهیه شده بود بار کردند که [سنگینی آن] زین اسبان و جهاز شتران را می‌شکست...» (۱۲-۱۶۸)

ترجمه کتاب «شرح مشکلات...»:

«...شترهایمان را رانند و اسب‌هایمان را در اختیار گرفتند و بالاتر اینکه، زین و جهاز شتران،

وسایل و لباس‌ها و پول‌ها و اندوخته‌ها و آنچه از راه داد و ستد تهیه شده بود، و آنچه به وسیله حفظ کردن ذخیره شده بود را از بین بردند...» (خاتمی، ۱۳۸۰: ص ۳۳۵)

توضیح ارائه شده در قسمت اصلاحات:

«آقای دکتر انزابی‌نژاد، اشاره فرموده‌اند: مرجع ضمیر هما «مطایا و جیاد» است. بنابراین ترجمه درست بیت اول این است که بالای این اسبان و اشتران - که به زور از ما گرفتند - چندان اثاث و توشه‌ها بار کردند که [سنگینی آن] زین اسبان و جهاز شتران را می‌شکست...» (همان: ص ۵۶۵) و...

همان‌طور که مشاهده شد در پاره‌ای موارد معنی اشتباه کتاب «شرح مشکلات...» نیز در این کتاب نقل شده است و در مواردی نیز که از ترجمه پیشنهادی منتقدین استفاده شده، نامی از آنان ذکر نشده است.

در این مورد مسأله به همین جا ختم نمی‌شود. آقای موسویان با وجود اینکه در مقدمه صراحتاً اشاره نموده‌اند که: «هر جا که تصحیحات و پانویس‌های مرحوم قزوینی توانسته‌اند مددی برای گشودن یک گره باشند، آنها را با حفظ امانت در شرح خود گنجانده‌ایم. هر جا که از افاضات علامه قزوینی مستفیض گشته‌ایم، در پایان عبارت، از علامت اختصاری



۲-۱۴. در صفحه ۱۵۴ پاورقی شماره ۷ توضیحی که در مورد کوچک خان می‌آید: «و پادشاهان ایشان را (یعنی اقوام نایمان را) در قدیم الزمان نام کوشلوک خان بودی و معنی کوشلوک پادشاه عظیم و قوی باشد. (جامع التواریخ، طبع برزین ج ۱ ص ۱۳۷).»  
همانطور که مشاهده می‌شود در بادی امر چنین به نظر می‌رسد که این مطلب از جامع التواریخ نقل شده، ولی عیناً از پاورقی شماره ۱ صفحه ۴۷ نقل شده است.

۲-۱۵. در جریان «استخلاص سمرقند» چنین آمده: «و پیل بانان پیل را به نزدیک چنگر خان بردند... فرمود رها کنی تا خود می‌زنند و می‌گردند.» (۷/۲۰۱)

در پاورقی شماره ۷ چنین می‌آید: «... (شاید می‌زیند و می‌گردند)». مرحوم قزوینی فعل «می‌زیند» را در صفحه ۹۴ پاورقی شماره ۳ آورده است. «(می‌زیند؟)»

۲-۱۶. در صفحه ۲۸۵ پاورقی شماره ۷ چنین آمده: «شاید صواب» نامزد کرده‌اید» باشد» که از پاورقی شماره ۱ صفحه ۱۹۱ «لعله: کرده‌اید» نقل شده است...

### ۳. اشتباهات چاپی

و بالاخره در قسمت سوم مقاله به ذکر اشتباهات چاپی که نگارنده هنگام مطالعه کتاب به آن برخورد کرده است، پرداخته می‌شود. در چند مورد که ضروری می‌نمود توضیحی مختصر داده شد.

خَلَّتِ الدِّيَارُ فَسُدَّتْ غَيْرَ مُسَوِّدٍ  
وَمِنْ الشَّقَاءِ تَفَرَّدِي بِالسُّودِ (۱/۱۱۴)

«ال» و «تنوین» در یک کلمه جمع نمی‌شوند، به جای تنوین باید کسره گذاشته شود. گویا این اشتباه از آنجا ناشی شده است که در متن مرحوم قزوینی نیز اشتباه چاپی رخ داده و این کلمه با تنوین آمده

«مص» یعنی «مصحح» استفاده شده است.» (مقدمه، ص ۷، شماره ۸) ولی باز هم موارد زیادی دیده شد که از توضیحات و «پانویس‌ها»ی مرحوم قزوینی استفاده شده، ولی منبع ذکر نشده است و مخاطبی که به کتاب علامه قزوینی رجوع نکند و یا به هر علت این کتاب در دسترس او نباشد چنین تصور خواهد کرد که همه توضیحات ارائه شده از آقای سیدشاهرخ موسویان است. مواردی از این کتاب را نیز به عنوان شاهد ذکر می‌کنیم:

۲-۱۰. در صفحه ۱۱۲ در پایان معنی ابیات عربی توضیحی داخل پرانتز آورده شده است: «(استعمال «فرزن» در بیت دوم به معنی فرزین (وزیر) شدن پیاده شطرنج خطاست و غیر مسموع و صواب «تفرزن» است).»

این توضیح از پاورقی کتاب مرحوم قزوینی نقل شده است: «استعمال «فرزن» به معنی فرزین شدن پیاده شطرنج خطاست و غیر مسموع و صواب «تفرزن» است.» (قزوینی، ۱۳۶۷، ص ۶، شماره ۵)

۲-۱۱. حدیث ذکر شده در صفحه ۱۲۰ شماره ۹ «مَنْ يَزَعُ السُّلْطَانَ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَزَعُ الْقُرْآنَ» از پاورقی ۱ صفحه ۱۲ نقل شده است.

۲-۱۲. در صفحه ۱۳۳ در شماره ۱۰ توضیحی داخل پرانتز آمده است: «(شاید «بردارند» در این جمله<sup>۱۴</sup> مصحف «پردازند» باشد).»

این پیشنهاد نیز از پاورقی کتاب علامه قزوینی نقل شده است: «کذا فی جمیع النسخ، لعله پردازند» (قزوینی، ۱۳۶۷، ص ۲۳)

۲-۱۳. در صفحه ۱۴۶ شماره ۱ چنین آمده است: «منکسار نوین: سپهسالار و رئیس کل امرا و نوینان در عهد منکوقالآن بود.»

توضیح علامه قزوینی: «کذا فی جمیع النسخ، منکسار نوین: سپهسالار و رئیس کل امرا و نوینان بود در عهد منکوقالآن.» (قزوینی، ۱۳۶۷، ص ۳۷)

اول مقاله از نظرات و بیانات شفاهی جناب آقای دکتر صدقی استفاده شده است. نگارنده بر خود وظیفه می‌داند از این طریق مراتب تشکر را از ایشان به جا بیاورد.

۳. مؤن: هزینه‌ها. قویجور: نوعی مالیات.  
۴. اقطاع: بخشیدن ملک یا قطعه زمینی به کسی که از درآمد آن، زندگانی گذراند.

۵. مشغله: شور و غوغا

۶. معانی: منزل‌ها

۷. البته شایان ذکر است که کلمه پیشنهادی شارح محترم [عُقَب] در فرهنگ معاصر به صورت «عُقَب» آورده شده است، «ج. أعقاب: به معنی پایان، فرجام، عاقبت و...». همچنین «عَقَب و عَقَب، ج. أعقاب» آمده است به معنی «پاشنه(یا)، انتها، پایان، فرزند، نوه و...».

۸. نسور: ج نسر، کرکسان

۹. سازگاری عлоفه: آماده کردن آذوقه

۱۰. او: اشاره به ترکمانی که «به مرو آمد و ارباب بدو رغبت کردند تا مردی ده‌هزار جمع آمدند» (۲۳۴/سطرهای ۱۵-۱۴)

۱۱. این مثل وقتی به کار می‌رود که بین دو نفر تشابه زیادی وجود دارد.

۱۲. ... و خزانه‌های مالامال تا در وجه مواجب و اقطاعات بردارند.

۱۳. لازم به ذکر است که این اشتباه به کتاب «شرح مشکلات...» نیز منتقل شده است.

۱۴. تفرَس: به فراست دریافتن چیزی، ادراک، فهم.

#### منابع و مأخذ

۱. آذرنوش، آذرتاش؛ فرهنگ معاصر (عربی-فارسی)، چاپ ششم، نشر نی، ۱۳۸۴.
۲. انوری، حسن؛ فرهنگ بزرگ سخن، چاپ دوم، انتشارات سخن، ۱۳۸۲.
۳. بهار، محمد تقی (ملک‌الشعرا)؛ سبک‌شناسی، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.
۴. جوینی، عطاملک؛ تاریخ جهانگشای، به اهتمام علامه محمد قزوینی، چاپ سوم، انتشارات بامداد-ارغوان، ۱۳۶۷.
۵. خاتمی، احمد؛ شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی، چاپ اول/دوم، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پایا، ۱۳۷۳/۱۳۸۰.
۶. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، چاپ دوم از دوره جدید، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۷. شمیسا، سیروس؛ سبک‌شناسی نثر، چاپ چهارم، نشر میترا، ۱۳۷۹.
۸. عقیقی، رحیم؛ فرهنگ‌نامه شعری، چاپ دوم، انتشارات سروش، ۱۳۷۶.

است (ص ۸، س ۸) البته در قسمت توضیحات آخر کتاب شکل صحیح آن آمده است (ص ۲۳۴، س ۷)؛ در این کتاب نیز بدون دقت نظر کافی وارد شده است.<sup>۱۳</sup>

صفحه ۱۱۴ از پایین خط دوم «ننگردد» باید «ننگرد» باشد.  
صفحه ۱۱۵ شماره ۱۳، در عبارت عربی «لا» در اول جمله افتاده است.

صفحه ۱۲۷ شماره ۱۴، در توضیحات، تشدید در کلمه «منضم» باید بر روی «میم» باشد.

صفحه ۱۳۷ سطر ۸ کلمه «مُخَلَّص» آمده است. «اما مُخَلَّص این حکایت آن است...» در متن مرحوم قزوینی به این شکل ضبط نشده است (ضبط آن بدون هیچ حرکتی است) احتمالاً باید به نظر شارح محترم به این شکل آمده باشد. بر نگارنده معلوم نشد که چرا این کلمه به باب تفعیل برده شده بعد از آن اسم مفعول ساخته شده است. (در فرهنگ دهخدا برای این کلمه این معانی آمده است: «آزاد و رهاکنده شده و پاک کرده شده و خلاص کرده شده»؛ که هیچ کدام مناسب متن نیستند) این کلمه «مُخَلَّص به معنی بالجمله، خلاصه و...» است.

أَبَعْدُ وَوُضِحَ الْحَقُّ يَرْجُونَ فَسَخَهُ  
وَلِلْحَقِّ عَقْدٌ مُبْرَمٌ لَيْسَ يُفْسَخُ (۷/۱۶۰)

«عقد» شکل صحیح این کلمه است چون مبتدای مؤخر است. در صفحه ۲۴۴ شماره ۱ بر روی کلمه «تفرَس»<sup>۱۴</sup> قرار گرفته است ولی در توضیحات «صرامت: دلیری» آمده است. (این توضیح مربوط به صفحه بعد است.)

صفحه ۲۴۹ در توضیح شماره ۴ «کامل» به جای «کاهل» آمده است.

صفحه ۲۶۱ سطر ۲ از آخر «مستمعان» به جای «مستمعان» نوشته شده است.

صفحه ۲۶۵ شماره ۴ در بیت عربی «الشَّحِيحَه» اشتباه است این کلمه باید «الشَّحِيحَه» به معنی حریص، باشد.

امید است که در چاپ‌های مجدد این کتاب، این موارد مد نظر قرار گیرد.

#### پی‌نوشت

- \* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی.
۱. در ارجاعاتی که به کتاب آقای سید شاهرخ موسویان داده می‌شود شماره سمت راست، شماره صفحه؛ شماره سمت چپ، شماره توضیحات در پاورقی است.
  ۲. در شماره‌های ۳، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۷ و یک بخش از شماره ۱۶، در قسمت